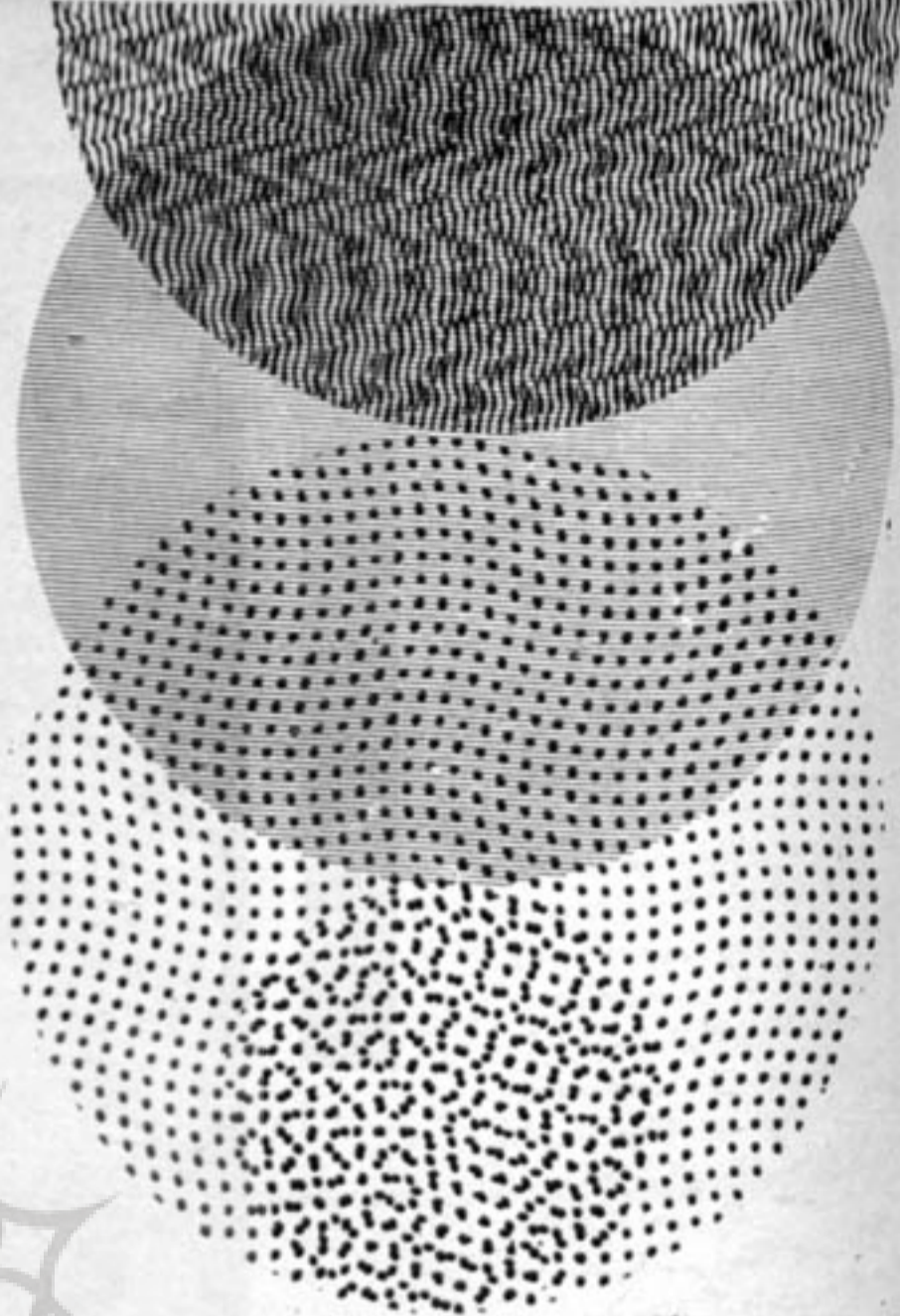




آلر نه، کارگردان فیلم هیروشیما



میزگرد هیروشیما

يك فيلم سينما، در آستانه ورود به سالن نمايش، هنوز مخلوق عجيبی است كه ماهيتش بر همه آشكار نيست. احتمال تجمع خير و شر، لطافت و خشونت، زيبالي و رشتني، سودوزبان، ظرافت و حماقت، عفت و وقاحت يك ميزان در اين نوار اسرار آميز وجود دارد. ويكي از مسائل مبتلا به سينماي ايران در شرايط فعلي اينست كه چنين مخلوقاتي بدون هرگونه ارزشي اخلاقي يا هنري ناآهان در برابر چشم هزاران هزار تماشاچي برده نمايش و دورت و زيباي آنها در ضمير مردم نقش مي بندد. در حالي كه در ساير كشورها، بخصوص آنها كه چشم و گوش نيز آري دارند، فيلم سينما قبل از تسخير سالن ها و قلب ها بايد از غربال انتقادات فراواني بگذرد. فيلمي كه در زير مورد گفتگوي چند تن از منتقدين مشهور اروپايي قرار گرفته، شايد هرگز بايران نيايد، ولي از خلال اين گفتگوها ميشود درك كرد كه ديگران چگونه سينما تماشا ميكنند و ما چگونه!

«ن.م. ناظر»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ديگران چگونه به سينما ميروند و ما چگونه...

رنج ميبرند. خصوصيت فيلم هيروشیما در اينست كه برخورد ادبيات (مارگريت دورا) و سينما (آلن رنه) در آن بصورت يك استثنای معجزه آسا در آمده است. كودار پس بدنيست قبل از هر چيز گفته شود كه نخستين نكته قابل ذكر در مورد فيلم هيروشیما اينست كه هيچگونه سابقه سينمائي ندارد. ممكن است بگوئيم كه هيروشیما عبارتست از ويليام فولكتر با اضافه استراوينسكي، ولي هرگز نمیتوان گفت كه اين فيلم عبارتست از فلان شخصيت سينمائي با اضافه بهمان شخصيت سينمائي. ريو - ممكن است كه فيلم هيروشیما سابقه سينمائي مشخصي نداشته باشد، ولي شايد بتوان سوابق غير مستقيم و عميق تری برای آن يافت چون اين فيلمي ورق بزويد

رومرو - فكر ميكنم همه موافق هستيد كه هيروشیما فيلمي است كه همه قوع حرف ميشود در پيراه آن زد. كودار - بنا بر اين بدنيست بعنوان ورود در مطلب بگوئيم كه اين فيلم را بايد در زمينه ادبيات مورد بررسی قرار داد. رومرو - واديهاتي كه تا اندازه اي مشكوك بنظر مي آيد چون نميشود انكار كرد كه از نظر ادبي دست كم بعضي جنبه هاي اين فيلم تقليد جديدی است از مكتب آمريكائي كه در سال هاي بعد از ۱۹۴۵ در فرانسه آنهمه شيعه يافته بود. كاست - ارتباط موجود بين سينما و ادبيات در حقيقت خیلی مبهم و نامناسب است. آنچه ميتوانم بگويم اينست كه اهل ادب بطور نا آگاهانه هم كه باشد، سينما را تحقير ميكنند و اهل سينما هم بطور غير مشخصي از يك احساس حقارت

شاید خوشبختی

روهم - کمی از تمام خاطرات دنیا حرف بزنم. برای من این فیلم خیلی مهم است. هیروشیما بعضی جنبه های آن را برای من روشن ساخت و ولی نه همه را.

ریوت - این شاید یکی از اسرارآموزترین فیلمهای رنه باشد. مضمون کلی این فیلم که در عین حال کاملان و اضطراب انگیز است حاکی از این بود که بزرگترین فاجعه ای که تمدن ما را تهدید میکند اینست که تمدن امروزی رفته رفته بصورت مدنیستی درمی آید که فقط خاص کارشناسان و متخصصین است. هر کدام از ما کم کم در محیط کار خود مصور می شویم و قدرت خروج آن را از دست می دهیم. هیچ فردی امروز قادر نیست که در عین حال معنای يك کتوبه باستانی را کشف کند و از يك فرمول علمی جدید هم سر در بیاورد. فرهنگ و ذخایر مشترک بشریت طعمه کارشناسان شده است.

فکر میکنم منظور رنه از فیلم «خانه ملی» همین باشد. وی میخواست نشان دهد که سعی و همت بشری فقط باید طوری بکار بیفتد که این وحدت فرهنگ دوباره تحقق یابد. کوشش هر يك از ما باید در جهت انجام کوسره که به الماق و الحاق مجدد تکه پارچه های این فرهنگ جهانی منتهی گردد. همین دلیل است که بنظر من فیلم «تمام خاطرانی دنیا» با چند منظره بیش از پیش مرتفع از سالن مرکزی بایکائی ملی ختم میشد.

در این چند منظره از ارتفاع خیلی زیاد مطالعه کنندگان در حالیکه هر يك از گوشه های روی کار خود خم شده بودند شبیه قسمتهای جداگانه يك موزائیک بنظر میرسیدند که هر کدام شرف جستجوی گوشه ای از این راز گمشده بشریت بودند که شاید نامش خوشبختی باشد.

دومار کی - این مضمونی است که زیاد با مضمون هیروشیما فاصله ندارد. اینچنین سبب سبب روی طرز قالب بندی رنه دور میزد. بنظر من از نظر محتوی رنه قرابت زیادی با این نشتین دارد چون هر دوی آنها سعی دارند که عوامل متضاد را در اثر خود بکنجاند.

ریوت - نیرومندترین و غمناکترین مرض مانند اگر بشود گفت - رنه همین احساس از هم پاشیدگی و وحدت اولیه است دنیا شگاف برداشته و بیک رشته قطعات مجزا و کوچک تقسیم شده است. این قطعات را باید دوباره با هم چسباند.



صحنه ای از فیلم «هیروشیما، عشق من»

گودار - بهر حال هیروشیما فراتر از زیادی به «تمام خاطرانی دنیا» دارد چون مضمون هر دوی آنها در حقیقت يك چیز است: فراموشی و خاطره.

دانیل والاکروز - در حقیقت، فیلمهای گس و کلمه رنه قسمت هایی از يك فیلم بزرگ هستند که ما آنرا هرگز نخواهیم دید. ولی هیروشیما دست کم بما نشان میدهد که این فیلم چگونه می توانست باشد.

کاست - هیچکس نمیتواند آن رنه را يك «سازنده فیلمهای مستند» بمعنای تحقیر آمیز آن قلمداد نماید. ولی نمیتوان منکر شد که فیلمهای او مطلقاً جنبه تخیلی نداشتند.

گودار - بهر حال همه آنها فیلمهای علمی بودند.

کاست - پس بهتر است گفته شود که در این میان «مارگریت دورا» نقش را بطرا بین فیلم مستند و فیلم تخیلی بازی کرده است. رنه از مدت های پیش بخمال يك فیلم داستان دار بود و زمانی هم بعضی رمان های «کند» و همچنین «پدکارپا» می روژه و ایان توجه او را بخود جلب کرده بودند.

آنار رنه ما نمی توانستیم از قبل کمی پیش بینی کنیم که چه خواهیم دید؛ مثلاً بسا در نظر گرفتن «شبه موم» و «تمام خاطرانی دنیا»

کاست - درست است. در لابلای تنوع ظاهری موضوعها، از «گرتیکاک» گرفته تا «نعمه استون»، یک طرح اصلی نظیر آنچه که در نقش و نگارهای قالبی ها بی چشم می خورد در کلیه آثار رنه وجود دارد. بعضی ها می گویند که شعور و حساسیت یا اشتیاق مغزی و هیجان بسا بکدیگر متضادند. ولی رنه این قبول منطقی تر از آن است که ناراحت میکند.

ریوت - بنظر من پس از دیدن هیروشیما است که تازه انسان میفهمد که رنه در فیلمهای کوتاه خود نظیر «مجموعه ها هم می میرند» و «کتابخانه ملی» چه می خواهد بگوید. گس و این که در فیلم «وان کوك» رنه بطرز مؤثری نشان میداد که يك شخصیت سینمایی «متفکر» است.

هیروشیما در واقع نتیجه منطقی فیلمهای کوتاهی است که ما کور کورانه تحسین میکردیم.

است که تماشاچی را خیلی بهاد این نشتین میاندازد. دست کم در مواردیکه بعضی افکار این نشتین بطرز کاملاً بدیمی در این فیلم بکار رفته است ...

گودار - منظور من از عدم سابقه سینمایی بیشتر این بود که با دیدن هیروشیما بیننده احساس میکند که نسبت با اطلاعاتی که در گذشته از سینما داشته هیچگونه پیش بینی در مورد این فیلم نمی توانسته است بعمل بیاورد. بطور مثال هنگامیکه انسان فیلم «ایندیانا رامی» ببیند، یقین دارد که دچار حیرت خواهد شد ولی این حیرت سی است که انسان کم و بیش انتظار آنرا میکشود، به همین طریق من مطمئنم که فیلم «راهب» برای من حیرت انگیز خواهد بود، همانطور که «النا» برایم شگفت آور بود. در حالیکه هیروشیما فیلمی است که بهیچ عنوانی انتظارش را نداشتیم.

يك طرح اصلی در نقش و نگار های قالبیچه

دانیل والاکروز - آیا با در نظر گرفتن صفحه ۵۸

چند کلمه درباره «هیروشیما، عشق من»

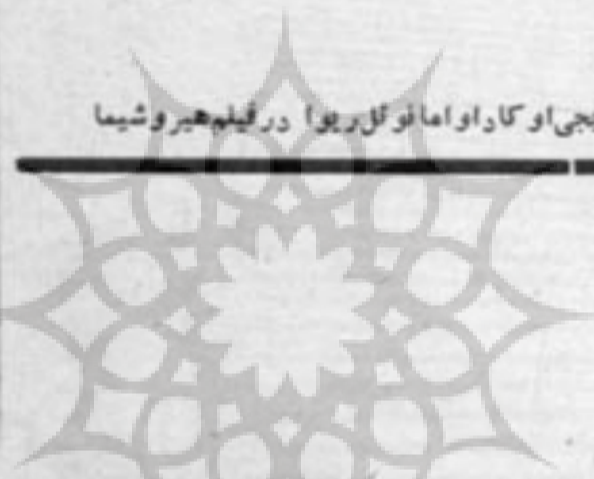
این فیلم شرح ماجرای يك لحظه از زندگی زن جوانی است که با فلسفه خاصی تمام زندگی گذشته او را در خود خلاصه میکند: يك زن جوان فرانسوی همراه عده‌ای برای فیلمبرداری بزاین می‌رود و بیست و چهار ساعت به پایان مسافرت مانده متوجه میشود که دیوانه وار دل‌پیک جوان ژاپنی اهل هیروشیما بسته است. در آخرین لحظات زودگذر این محبت بی‌نام و نشان، زن جوان همچنانکه بدست مرعش جوان ژاپنی نگاه میکند، منظره دست‌مرعش دیگری در برابر چشمانش مجسم میشود: دست يك سرباز جوان آلمانی که بدست حدود پانزده سال پیش در خاک و خون میدان شهر «نه‌وور» موعظن زن جوان، می‌لرزید. زن جوان در موقع اشغال فرانسه توسط نیروهای آلمانی، هنگامیکه دختر جوانی یش نبود، بعنوان نخستین عشق خود، عهد محبت با يك جوان آلمانی بسته بود. کسی قبل از آزاد شدن فرانسه این جوان آلمانی بضرر گلوله‌ای از پا در می‌آید و گیسوان دخترک را بجرم ایجاد ارتباط با سرباز دشمن می‌برند و او را در شهر می‌گردانند تا آنجا که دختر جوان بسر حد جنون میرسد... و کمی بعد در روزنامه‌ها خبر بمباران اتمی هیروشیما منتشر میشود...

پانزده سال پس از این وقایع، يك حرکت دست جوان ژاپنی، این زندگی را از خلال مناظر هیروشیما و «نه‌وور» و مصیبت‌هایی که ایندو شهر و مردم آن در اثر جنک متحمل شده‌اند دوباره زنده میکند.

این نمایشنامه اثر «مارگریت دورا» است و «امانوئل ریوا» نقش زن جوان فرانسوی را بعهده دارد. کارگردانی فیلم از آلن رنه است.



ایچی اوکادا و امانوئل ریوا در فیلم هیروشیما



یکتوع نازی هم میشود.
دانول والکروز - از نظر اخلاقی
یا هنری؟
گودار - فرق نمیکند. تراولینگ
ها بخوبی میتوانند جنبه اخلاقی بخود
بگیرند.
کاست - شکی نیست که هیروشیما يك
فیلم ادبی است. از طرف دیگر میدانم که
صفت ادبی در اصطلاحات مخصوص سینمایی
یکی از شدیدترین ناسازها محسوب
میشود. چیز تعجب آورده هیروشیما اینست که
بطرز خیره کننده‌ای این اصطلاح معمول
رانفی میکند. درست مثل اینکه رنه
خواسته باشد بزرگترین هوس سینمایی
را با بزرگترین هوس ادبی پیوند دهد.
این بهم پیوستگی فیلم و سناریو بقدری در
هیروشیما آشکار است که دشمنان آن فوراً
متوجه شدند که حمله را از کجا باید شروع
کرد: «بله البته فیلم خیلی عالیست، ولی
متن ادبی آن بهیچوجه با سینما جور در
نمی‌آید...» و غیره. ولی من بشخصه نمیتوانم
بفهمم که چطور ممکن است ایندو عامل را از
یکدیگر جدا ساخت.

ورق بز نود

اثر معادل و عمیق در بین است، شاید بتوان
گفت که هیروشیما فیلم کامل‌البدیهی است.
این مطلب پای یکی از عقاید قاطع مرا هم
بمیان میکشد. البته از این عقیده قاطع
هم میتوانم به آسانی سر قضاوت کنم (ختم
حضار). تا کنون من معتقد بودم که سینما
نسبت به هنرهای دیگر دارای يك جنبه
کلاسیک است. شکی نیست که سینما هم
میتواند نظیر سایر هنرها دوره کلاسیک
خود را بپایان رساند و وارد دوره جدیدی
شود. بعقیده من ده سال، بیست سال یا
سی سال دیگر میشود قضاوت کرد که آیا
«هیروشیما عشق من» مهمترین فیلم بعد
از جنک و نخستین فیلم جدید سینمای ناطق است
یا نه. بهمین جهت من قضاوت قاطعی درباره
این فیلم نمیتوانم چون بعضی عناصر این
فیلم زیاد برایم فریبنده نبود.
در نخستون تصاویر فیلم چیزهایی
یافت می‌شد که ناراحتی من می‌کرد
- پس، جریان فیلم خیلی زود این احساس
ناراحتی را از بین برد ولی با اینحال معتقدم که
انسان در همین حال که فیلم هیروشیما را دوست
دارد و تحسین میکند، در بعضی لحظات دچار

سینمای ناطق بنظر من خیلی محافظه کار
تر از سینمای صامت بود چون تا کنون
کسی پیدا نشده بود که همانکاری را که
کو بیسم در تقاشی و زمان آمریکایی در
ادبیات پایه گذاری کردند در زمینه
سینمای ناطق هم انجام دهد و بفنارت دیگر
واقعیتری از ترکیب تک‌ها و قطعات
جدا گانه بسازد، ترکیبی که اغلب
بنظر افراد عادی خیلی بی‌قاعد و سر
خود جلوه گر میشود.

مسئله بی اساس متن و تصویر

کاست - کاملاً مشهود است که رنه
از مارگریت دورا طالب يك اثر ادبی درجه
دوم که «بدرد سینما بخورد» نبوده و
متقابلاً، حتی يك لحظه هم این فکر از خاطر
«مارگریت دورا» نگذشته که اثری
که بوجود می‌آورد «بدرد سینما نخواهد
خورد».

روهمر - از این نقطه نظر ایرادی که
من در آغاز داشتم از بین می‌رود. بعضی
شخصیت‌های سینمایی را بعلمت الهام گرفتن
سطحی از زمان آمریکایی بساید مورد
سرزنش قرار ادولی حال که موضوع يك

کرد و بهم چسباند. اینست هدف واقعی.
از این جنبه خود از سینما بعنوان وسیله‌ای
رایج اتساع و الحاق قطعات ناجور استفاده
میکند. مثلاً در يك فیلم رنه، دو پدیده
آقای که هیچگونه ارتباط منطقی با هم
ندارند، فقط در یک نقطه ارتباط پیدا میکنند.
تراولینگ و باریک سرعت از آنها فیلم
برداری شده یکدیگر می‌پیوندند.
گودار - این طرز کار اصولاً بهترین
ریوت «مونتاز» است.

ریوت - سبب مونتاز برای این نشنون
وسیله است جهت ایجاد وحدت قطعات
را کند. ولی بدون اینکه پراکندگی
بنظر مستور بماند، برعکس با تشدید استقلال
لان‌ها هر چه بیشتر روی این پراکندگی
تکیه میشود.

روهمر - مختصر، آلن رنه يك
که او اولین شخصیت سینمایی جدید فیلم
ناطق است. در سینمای صامت «شخصیت
ای جدید» زیاد بودند از قبیل آیزنشتین
کسپر سونست هانظور در ایر و غیره. ولی



پرونده وحشت از جنک و سرگردانی ...

يك زن بالغ

روهبر- يك نکته قابل توجه در هيروشيما اينست كه شخصيت هاي آن در غالب موارد بنظر من خيلي آزار دهنده هستند، ولي با اين حال بجاي اينكه از آن متنفر شوم هر لحظه حس ميكنم كه بيشتر با آنها علاقه مند ميشوم.

گودار درست است مثلا زني نظير قهرمان مؤنث فيلم در كوچه و خيابان نظر تعداد بي نهايت معدودي از افراد را جلب خواهد كرد ولي در فيلم وجود اين زن توجه همه را جلب ميكند.

روهبر - براي اينكه اين زن يك قهرمان كلاسيك سينمائي نيست. دانيل والكر روز - اين شخصيت منحصر بفرد است. اين براي اولين بار است كه يك زن بالغ با يك چنين زني كسي

دروني و قدرت تعقلي تا اين حدود روي پرده سينما ديده ميشود. من ديگر نمودايم كه اين قهرمان كلاسيك است يانه، مدرن است يانه.

گودار - بنظر من اين زن يكتوع ژرژساند ۱۹۵۹ است و خود بخود براي من جالب نيست چون من نوع زن هاي فيلمهاي «كاستلاني» را ترجيح ميدهم. ولي ناگفته نماند كه رنه «امانوئل ديوا» را بطرز شگفت انگيزي در اين فيلم رهبري کرده است.

دانيل والكر روز - در اصل، قدرت شخصيت امانوئل ديوا در اينست كه وي زني است كه سعي نميكند يك حالت رواني بالغ داشته باشد، همانطور كه در فيلم «چهار سد شريبه» ژان پير لثوي سعي نميكرد كه يك حالت رواني بچكانه، يك رفتار كتابي و معنوي طبق مدل سناريو

نويش هاي حرفه اي داشته باشد. امانوئلا يك زن بالغ قدرن است براي اينكه يك بچكانه است، تنها محرك و راهنماي او احساسات و هيچاناتش هستند نه افكارش. روهبر - آيا تا كنون زن بالغ در سينما سابقه داشته؟

دومار كي - مادام بواري.
گودار - مادام بواري «رنوار» يا «مينللي»؟

دومار كي - جواب اين سوال معلوم است (خنده حضار). پس بد نيست بگوئيم «النا»

ديوت - النا يك زن بالغ است ولي اگر فرض كنيم كه زني كه اينكريد برر گمان نقش او را بازي کرده مربوط بيك مدرنيسم كلاسيك باشند نه به سينمائي كلاسيك. النا زني است كه حساسيت

عمده اي دارد، غريزه و تمام جنبش هاي دروني در وجود او نقش عمده اي بازي ميكنند ولي بهر حال نسبت به انديشه و تعقل حالت متضادي بخود ميگيرند و اين بيشتر مربوط ميشود به يك حالت رواني كلاسيك.

در حاليكه شخصيت امانوئل ديوا نمودار يك زن «نامعقول» است نه يك زن كيسل و نيمه سفيه. اين زن وضع خود را درست نمي فهمد. روح و روان خود را تجزيه و تر كيب نمي كند. بعلاوه اين همانكاريتست كه روسليني سعي کرده بود در فيلم «ا-ترومبولي» انجام دهد. ولي در استرومبولي شخصيت اينكريد برر گمان داراي حدود مشخص بود و در واقع يك شخصيت «اخلاقي» محسوب ميشد در حالي كه شخصيت امانوئل ديوا بطور آزادي نامشخص و مبهم بود و بهر باقى ميمانند و موضوع فيلم هيروشيما هم همین است. زني كه نميداند در چه وضعي است، نميداند كه هست و ما يوسانه سعي ميكنند كه شخصيت خود را نسبت بشهر هيروشيما نسبت بيك مرد ژاپني و نسبت بخاطراتي كه از شهر «نور» ناشی ميشود دوباره باز يابد.

بعبارت ديگر اين زني است كه موجوديت خود را از ابتدا دوباره شروع مي كند، كوشش دارد كه وجود خود را، بر ابر دنيا و در برابر گذشته خود، درست مثل اين كه مخلوق بي شكل و حالي باشد دوباره در قالب مقررات جهان موجود بريزد.

از كوهسار فيلم برداري كنيد

كاست - از اين نقطه نظر نميتوان گفت كه رنه رهبري بازيگران را بهر حله اي كشانده كه تا كنون حتى نزد «رنوار» و «برر گمان» هم سابقه نداشته است چون يقين داشته كه اهل سينما از خود سوال خواهند كرد كه آيا رنه بلد است بازيگران را رهبري كند يانه؟

دانيل والكر روز - من شخصاً چنين سوالي از خودم مي كردم چون در مورد كليبه كساني كه از ساختن فيلم هساي مستند به تهيه فيلم هاي داستان دار مي پردازند اين مسئله پيش مي آيد.

گودار - بنظر من اين سوال بهر وجه است. سينما سينماست. لويه در اين مورد حرف جالبي زده كه واقعا قابل تحسین است. يكر روز جواني نزد او ميرود و مي پرسد كه براي تهيه كمدي هاي كامل و بي نقصي نظير «سر نادسه نغري» از كجا بايد شروع كرد؟ لويه باو جواب ميدهد: دوست من برويد از كوهستانها

فيلم برداري كنيد وقتي كه ياد گرفتيد از طبيعت فيلم برداري كنيد، از انسانها هم مي توانيد فيلم برداريد.